

درس ۶

نی نامه ۶۶ ← مثنوی معنوی، مولوی

قالب شعر: مثنوی

درونمایه: عرفان، وحدت حق و یگانگی انسان کامل، بیان حقیقت وجودی انسانها
 نی نامه را چکیده مثنوی معنوی دانسته اند و تمام مثنوی معنوی تفصیل همین هجده بیت آغازین دفتر اول است. حقیقت گمشده وجود انسان را نمایش می دهد.
 نشانگر تلاش شبانه روزی انسان است تا اینکه خود را به آن حقیقت نزدیک و متصل کند.
 نی: نی بیست و هشت بار، در مثنوی و دیوان کبیر، مایه و موضوع تمثیل قرار گرفته است. زبان مثنوی نمادین است.

• بشنو این نی چون شکایت می کند از جداییها حکایت می کند

قلمرو فکری:

مولانا خود را به نی تشبیه کرده است.

و به گفته علامه فروزانفر، مولانا به این سخن ابوطالب مکی نظر داشته: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمَرْمَارِ لَا يَ حَسَنُ صَوْتُهُ إِلَّا بِخَلَابِطِهِ: مؤمن به نی میماند که صدایش نکو نشود جز با تهی شدنش»
 «نی» همان مولاناست که به عنوان نمونه یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی مبینند و «شکایت می کند» که چرا روح آزاده او از «نیستان عالم معنا» بریده است.
 آنچه در این نی آوازی پدید می آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است.
 قلمرو زبانی: چون: آنگاه که، زمانیکه.

قلمرو ادبی: حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی/ نی نماد مولانا، انسان کامل،

قلمرو فکری: به نغمه نی آنگاه که حکایت می کند، گوش بده و توجه کن. نی از جدایی خود از عالم بالا شکایت می کند.

• کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: نیستان: نزار/ نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند

قلمرو ادبی: نیستان: نماد عالم معنا / مرد و زن: تناسب و مجاز از همه هستی

قلمرو فکری: تا نی را از نیستان نبرند از آن آوازی بر نمی خیزد. شاعر می گوید: از آن هنگامی که مرا از نیستان عالم معنا جدا کرده اند، از فریاد و زاری من تمام آفریده ها نالان و گریان هستند. بیان درد فراق من بیان درد همه هستی است.
 مفهوم: همه آفریده ها، چون از اصل خویش جدا افتاده اند، نالان اند و می خواهند اصل خویش را بیابند.

• سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: شرحه شرحه، یعنی پاره پاره/ شرح: بازکردن، توضیح دادن / اشتیاق: علاقه و شوق داشتن به چیزی است. میل قلب است به دیدار محبوب.

قلمرو ادبی: سینه: مجازا دل عاشق/ شرحه و شرح: جناس ناهمسان افزایشی/ واج آرایی صامت «ش»

قلمرو فکری: در کلام مولانا اشتیاق، کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت و ادراک حقیقت هستی است.

معنی: برای بیان درد اشتیاق، شنونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.

ارتباط معنایی با: چندت کم حکایت، شرح این قدر کفایت باقی نمیتوان گفت الا به غمگساران سعدی

• هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو ادبی: بیت تلمیح به آیه شریفه «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَهِ رَاجِعُونَ» و حدیث «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» دارد/ اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: مولانا در این بیت تأکید بر اصل طلب دارد و می گوید: هر کسی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده باشد، سرانجام به تکاپو می افتد و روزگار وصال خود را می جوید تا به آن برسد.

ارتباط معنایی با: آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا آمد آنجا می رود / ما ز دریاییم و دریا می رویم / ما زیالییم و بالای می رویم مولوی

• من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحلالان و خوشحلالان شدم

قلمرو زبانی: نالان: صفت فاعلی از مصدر نالیدن/ بدحلالان: کسانی هستند که حرکت آنها به سوی خدا کند است/ خوشحلالان: رهروانی که به یاری عشق با شتاب به سوی خدا می روند و از سیر به سوی خدا شادمان هستند/ جفت: همراه

قلمرو ادبی: بدحلالان و خوشحلالان: تضاد و مجاز از همه انسانها

قلمرو فکری: معنی: نی را هم برای خوشحلالان می نوازند و هم برای بدحلالان. لذا، هر کس از پندار خود با او دمساز می شود و اگر اثر نشاط بخشی یا حزنی که بر اثر نوای این ساز عارض می گردد از خود ساز نیست، بلکه از روحیه شنوندگان است که اگر شاد باشند شادتر و اگر غمگین باشند دلگیرتر می شوند.

مفهوم: مولانا ناله عشق به حق را برای همه سرمی دهد.

• هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظن: گمان / اسرار: رازهای پنهان در بازگشت به حق تعالی / اسرار مفعول جمله است/ یار: مسند

قلمرو فکری: اسرار گوینده (مولانا) جدایی است. جدایی روح عارف از نیستان ملکوت که آرزو دارد خود را از این تبعیدگاه دنیای حسی به عالمی که منشأ اوست برساند.

هیچ کس قادر نیست به ژرفای درون او راه یابد و ادعای شناخت او گمانی است شخصی و هر کسی برداشت سطحی از کلام او را دارد.

• سَر من از ناله من دور نیست

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو ادبی: دور و نور جناس ناهمسان اختلافی/ نور: استعاره از معرفت و بصیرت/ چشم و گوش تناسب و مجاز از کل حواس و ادراک انسان و یا مجازا به معنی انسانها
قلمرو فکری: اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد. تنها با چشم و گوش دل می توان حقیقت را ادراک کرد.
ارتباط معنایی با: رنگین سخنان در سخن خویش نهان اند از نکته خود نیست به هر حال جدا گل صائب

• تن زجان و جان زتن مستور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور: پنهان، پوشیده/ دید: مصدر مرخم دیدن است که نقش نهادی دارد و کلمه جان نقش مضاف الیه. دیدن جان/ دستور: اجازه/ را: در معنی حرف اضافه برای/ هر دو جمله اسنادی است. نقش کلمه های جان به ترتیب: متمم، نهاد و مضافیه
قلمرو ادبی: جان و تن: تضاد/ مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: جان: منظور روح است که جوهر مجرد است و با چشم دیده نمیشود/ گرچه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

• آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی: نای: نی

قلمرو ادبی: جناس تام: واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی نابوداست/ نی: استعاره از عشق/ آتش است این بانگ نای: تشبیه/ باد و نای: جناس تام/ آتش مصراع دوم استعاره از عشق/ واج آرایبی مصوت «ا»
قلمرو فکری: نی به وسیله نوای خود فریاد عشق سرمی دهد و هر نی ای که به این درجه نرسد آتش عشق در وجودش نیست، فنا و نابود میشود.
ارتباط معنایی مصراع اول با: عشق آتش بود و خانه خرابی دارد پیش آتش دل شمع و پر پروانه یکی است عماد خراسانی

• آتش عشق است کاندلر نی فتاد

جوشش عشق است کاندلر می فتاد

قلمرو ادبی: آتش عشق: اضافه تشبیهی/ جوشش عشق: اضافه استعاری/ نی و می: جناس ناهمسان اختلافی/ بیت ترصیع دارد.
قلمرو فکری: اگر نی به ناله پرسوز و گداز می افتد، به سبب عشقی است که در آن افتاده و موجب نوای غمگین در آن شده است و اگر باده می جوشد، آن هم به واسطه جوشش و مستی آفرینی عشق است.
مفهوم: عشق در همه هستی جریان دارد.

• نی، حریف هر که از یاری برید

پرده هایش پرده های ما درید

قلمرو زبانی: حریف: همدم، همصحب/ پرده اول: آهنگ و مقام موسیقی (نقش نهادی)/ پرده دوم: حجاب و ستر (نقش مفعولی)
قلمرو ادبی: پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز / پرده و پرده: جناس تام/ برید و درید: جناس ناهمسان اختلافی
قلمرو فکری: نی همدم و همنشین کسانی است که جوایب معرفت اند و از معشوق حقیقی خود جدا مانده اند. آهنگ های نی، راز ما را افشا کرد و احوال نهایی ما را بر همه کس آشکار ساخت.

• همچو نی زهری و تریاقی که دید؟

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق به کسر اول معرب تریاک است و در زبان فارسی مترادف کلمه پادزهر و مقابل زهر به کار می رود. / دمساز: همدم، همراز، همنشین/ مشتاق: عاشق، آرزومند
قلمرو ادبی: زهر و تریاق: تضاد/ که دید: پرسش انکاری/ دو تشبیه در بیت/ مفهوم هر دو مصراع تناقض دارد.
قلمرو فکری: به عقیده عرفا، کسانی که از سر هوا و هوس به موسیقی گوش دهند به منزله زهر است و برای صاحبان، حکم تریاق و پاد زهر دارد و به دلهای مشتاق آرامش می دهد.
مفهوم: نی در عین دردآفرینی، درمانبخش نیز هست.

• نی حدیث راه پرخون می کند

قصه های عشق مجنون می کند

2- قلمرو ادبی: راه پرخون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق/ بیت تلمیح به داستان لیلی و مجنون دارد/ نی حدیث... میکند: تشخیص و استعاره مکنیه
قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عاشقانی چون مجنون که سراسر درد و رنج است سخن به میان می آورد.
ارتباط معنایی با: بحریت بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست حافظ

• محرم این هوش جز بی هوش نیست

مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: محرم: رازدار، آشنا به حقایق عشق و حقیقت/ هوش: عشق/ بی هوش: عاشق واقعی/ مر: نشانه تأکید و همیشه وابسته به رای است که بعد از آن می آید/ «را» نشانه فک اضافه «مشتری زبان جز گوش نیست» و نیز رای اضافه هم می تواند باشد: «برای زبان مشتری جز گوش نیست»

قلمرو ادبی: زبان و گوش: تناسب/ زبان: مجاز از سخن و کلام/ گوش: مجازا شخص درآشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است./ بیت دارای تمثیل و اسلوب معادله است.
قلمرو فکری: حقیقت عشق را هرکسی درک نمی کند؛ تنها، عاشق واقعی، محرم به حقایق عشق است؛ همان طور که گوش برای درک سخنان زبان ایزاری مناسب است. پس همه کس نمی تواند واقعیت آن سخنان را درک کند. برای درک آن باید انسان وجود خود را از اوهام خالی کند.
مفهوم: هرکسی شایستگی درک عشق را ندارد.

ارتباط معنایی با:

اسرار خرابات به جز مست نداند هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است عراقی

آهنگ دراز شب رنجوری مشتاق با آن نتوان گفت که بیدار نباشد سعدی

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش حافظ

• در غم ما روزها بیگانه شد

روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی بی گاه: مولانا مکررا این واژه را در معنی بیوقت و به پایان رسیدن [هنگام غروب] به کار برده است. بیگانه شد بیگانه شد خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد دیوان شمس این واژه را با «دیر شدن» در بیت زیر میتوان هم معنی دانست؛ زیرا در هر دو بیت به معنی به پایان رسیدن عمر است. قلمرو ادبی: بیگانه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی / روز و سوز: جناس ناهمسان اختلافی / واج آرای: تکرار مصوت «ا» و صامت «ه» قلمرو فکری: عاشق، عمرش را با درد و غم عشق سپری می کند و روزهای زیادی از عمرش با سوز و گداز عشق سپری می شود. مفهوم: عمر عاشق با سختی ها و رنج فراوان همراه است و غم و اندوه عاشق تا لحظه وصال پایان ندارد. ارتباط معنایی با: زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست حافظ

• روزها گر، رفت گو رو، باک نیست

تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: بیت ۷ جمله دارد. قلمرو ادبی: رفتن روزها و گفتن به آن: تشخیص / باک و پاک: جناس ناهمسان اختلافی / رو و بمان: تضاد فعلی / مرجع ضمیر تو: عشق به حق تعالی قلمرو فکری: اگر روزهای عمر می گذرد، بگو بگذرد که هیچ باکی نیست و اهمیتی ندارد. تو، ای عشق باقی بمان که چون تویی پاک و منزّه وجود ندارد. مفهوم: بی توجهی به گذر عمر و توجه عاشق به جاودانگی عشق

• هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد

هر که بیروزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: بی روزی: بینوا، درویش / سیر شدن: بی میل شدن / هرکه: ضمیر مبهم قلمرو ادبی: ماهی: استعاره از عاشق و نماد عاشق واقعی / آب: نماد عشق الهی و معرفت / روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن / سیر و دیر: جناس ناهمسان اختلافی / ماهی و آب: تناسب قلمرو فکری: همه کس، جز ماهی عاشق از عشق و غوطه خوردن در دریای عشق و معرفت سیر می شود و آن کسی که در راه طلب ملول و خسته شود، از عشق بی نصیب و محروم می ماند و روزش به ملالت می گذرد. ارتباط معنایی با: تو دیدی هیچ عاشق را که سیری بود از این سودا تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیر از این دریا مولوی

• در نیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی: در نیابد: فعل مضارع منفی / والسلام: یک جمله محسوب می شود. قلمرو ادبی: کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن / پخته و خام: تضاد / پخته: منظور عارف واصل / خام: بی تجربه در عشق / مصرع دوم ضرب المثل است. قلمرو فکری: افراد بی بهره از عشق و بی نصیب از دریای معرفت الهی از حال عارف واصل بی خبرند. پس سخن را باید به پایان برد و تمام کرد. مفهوم: تنها عاشق دلسوخته حال عاشق را درک میکند. ارتباط معنایی بیت با ابیات زیر: هر که در آتش نرفت بی خبر از سوز ماست سوخته داند که چیست پختن سودای خام سعدی / خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق دریا دلی بجوی، دلیری سر آمدی حافظ

گنج حکمت^{۵۱} آفتاب جمال حق ← فیه ما فیه، مولوی

پیام حکایت ← آشنایی با اصطلاحات عرفانی، درک لذت قرب و نزدیکی به خداوند

پادشاهی به درویشی گفت: که آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب باشد، مرا یاد کن. گفت: چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید، از تو چون یادکنم؟ اما چون حق تعالی بنده ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او بگیرد و ازو حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق آن را برآرد.

قلمرو زبانی: بطلبد: فعل مضارع التزامی / کند: فعل مضارع التزامی / دهد: فعل مضارع التزامی / برآرد: فعل مضارع اخباری / را در معنی حرف اضافه از (از من یاد کن) حضرت: قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه و درگاه الهی / تاب: شعله و حرارت، فروغ، تابش / جمال: زیبایی. در اینجا مطلق جمال حق / عرضه دهد: نشان دادن، عرضه کردن / برآرد: برآورده می کند، قلمرو ادبی:

آفتاب جمال: اضافه تشبیهی / دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی اصطلاحات عرفانی:

تجلی: در اصطلاح عرفان و تصوف تأثیر انوار حق به حکم اقبال بر دل مقبلان که شایستگی ملاقات حق را به دل پیدا کنند. مستغرق: در اصطلاح عرفان و تصوف، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هرچه نگردد تنها او را ببیند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.